

A stylized, halftone-style portrait of a man with a full beard and mustache, wearing a dark suit jacket and a light-colored shirt. The background is a textured, light blue-green color with a halftone pattern.

عماد افروغ

فریادهای خاموش
روزنگاشت نهایی

جلد سوم

مقدمه

کتاب فریادهای خاموش هم فریاد است هم سکوت. هم سکوت است هم فریاد و خروش. هم حضور است هم غیاب. هم غیاب است هم حضور. غیاب هستی و هستی غیاب است. و اگر نبود غیاب، هیچ امید و مطلوبی و هیچ شدن و کمالی معنا و امکان وقوع نمی یافت.

غیاب نیستی نیست؛ هستی ناآشکاری است که به تمام حضورها و تجلیات و نمودها و فعلیتها عینیت می بخشد. غیاب وجه متعالی و تعالی هستی است. وجه قابلیت و امکان هستی است و چگونه می توان از غیاب و امکان فعلیت بخشی گفت و از خدای خالق غیاب، هستی بخش، و قابلیت ساز دم نزد؟ به تعبیری، خدا وجه و شرط بلا شرط امکان هر شرط و امکانی است.

اگر برون رفت از وضع موجود، نمودین، و مشهود امکان پذیر است، اگر دست یابی به شدنها و فعلیتهای مطلوب عالم غایت مدار و آزادی و رهایی از قید و بندها و ساختارها و روابط دست و پاگیر انسان سوز امکان پذیر است، این نیست جز از برکت وجود همین غیبهای متعالی و عینیت بخش.

عطف به همین رابطه غیب و حضور است که خاموشی و فریاد دو روی یک سکه می شوند. چگونه می توان خاموش نبود و عادت به خلوت و خاموشی نداشت و فریاد زد؟ و چگونه می توان در اوج فریاد زدن خاموش نبود؟ آیا به راستی می توان فریاد بدون خاموشی و خاموشی بدون فریاد را فریاد و خاموشی دانست؟

آنان که جمع این دو را بر نمی تابند نه در فریاد سکوت می بینند و نه در سکوت فریاد. اینان نه سکوتشان فریادی دارد و نه فریاد و خروششان سکوتی و تأملی. آنان اسیر و محصور در چشم صورت و محروم از چشم عقل و قلب اند. فریاد و سکوت آنها به

یک اصل و یک واقعیت برمی‌گردد: آنچه با چشم ظاهر دیدنی است. اما آنان که به دیدن چشم عقل و قلب خوی گرفته‌اند، گاه فریاد می‌زنند، گاه سکوت می‌کنند، و این فریاد و سکوت نیز به یک اصل و واقعیت برمی‌گردد: آنچه غایب است و با چشم غیاب‌بین هستی‌بخش دیدنی و قابل رؤیت است.

کتاب فریادهای خاموش روزنگاشت و خاطرات تنهایی، شرح وقایع و بیان دردها، گلایه‌ها و دغدغه‌های فکری، معرفتی، عاطفی، اخلاقی، فرهنگی، و حتی سیاسی فردی انس‌گرفته با خلوت و عزلت است که طبیعتاً و تا حدودی متفاوت از اکثر روزنگاشت‌های مربوط به دید و بازدیدها و ملاقات‌ها و دیدارهای رسمی است.

این کتاب به طور عمده شرح وقایعی است که در حین و در فرایند خلوت‌گزینی جلوت‌گرا بر راوی و با راوی رخ داده است؛ وقایعی تلخ و شیرین. گاه می‌شد که دلم می‌گرفت و دل‌گرفته را در قالب نوشته‌ای، دعایی یا گلایه‌ای تسکین می‌دادم. گاه دلم انبساط پیدا می‌کرد و روی کاغذ تجلی می‌نمود. آنچه بر راوی گذشته است مربوط به تماس‌ها، دعوت‌ها و درخواست‌هاست و آنچه با راوی اتفاق افتاده است مربوط به نحوه و محتوای پاسخ‌ها و شرح دغدغه‌ها و دردهایی است که به صور مختلف، اعم از تأملی قرآنی، نوشته‌ای فلسفی، بیانی عاطفی و مناجاتی با خدای سبحان و مبدأ آرامش درونی، مطالعه‌ی متنی فلسفی یا ادبی، اشاره‌ای به آرای اندیشمندان بزرگ، اظهار حالتی روحی و روانی، اشارتی به وقایع یومیه، نقدها و گلایه‌ها، بیم‌ها و نگرانی‌ها، و... نمود و تجلی یافته است.

امید آنکه این دفتر بتواند تسلی‌بخش دردها و آلام کسانی باشد که آنان نیز فارغ و گریزان از جنجال‌ها، های‌وهوی‌ها، تظاهرها و وانمود کردن‌های انسان‌کش و اندیشه‌سوز عادت به خلوت و گفت‌وگو با خدای عزیز، درآشنا و آرامش‌بخش و فهم و درک مسئولیت‌های انسانی و اجتماعی خود دارند؛ کسانی که خلوتی در جلوت و جلوتی در خلوت فکورانه و عاشقانه خود دارند. پایی در زمین و قلب و روحی در آسمان دارند.

کسانی که با نگارنده و راوی این سطور هم‌نوا و هم‌عقیده‌اند نیک می‌دانند که تا خدا هست امید باید داشت و زندگی باید کرد. تا خدا هست باید شاد بود و لبخند زد. تا خدا هست باید اندیشید. تا خدا هست باید قله‌نشین بود. تا خدا هست باید شناور بود. تا خدا هست باید کریمانه و عزیزانه زیست. خدا را نه یک غایت، که باید یک همراه

همیشگی دانست. خدا را برای خودش و عظمتش و یاری‌اش و مونس و غمخوار بودنش باید خواست، نه به خاطر پاداش‌ها و غایات و سرانجام کارهایش؛ هرچند در خدایی که ما می‌شناسیم همه آن‌ها هست.

خدایا، یار تنهایی من باش.

خدایا، به من صبر و حکمت عطا فرما.

خدایا، مرا قربانی این همه هیاهو و سروصداهای بی‌جوهر و بی‌مغز مکن.

خدایا، کاری کن که قربانی این همه ادعا نشوم.

خدایا، به من جرئت و شجاعت و مقاومت و فریاد عنایت فرما.

خدایا، تصور نمی‌کنم آرزوی نام نیک و اثر ماندگار، حیات معنوی، خدمت به

خلق، و رهایی آنان از پندارهای غلط و متوهمانه و درخواست رقم خوردن آنچه مورد

رضای توست آرزوهایی خلاف بندگی تو باشد. خدایا، از سر شکر نعمات می‌گویم:

بیش از آنچه می‌خواستم و لایقش بودم به من عطا کردی. آنچه در کل موجب رضای

تو و آخرتی نیکو و وعده داده شده است به الباقی عمرم عطا کن. زبان و قلم و قدمم را

خدایی و مصروف راه خودت بگردان. خدایا، قلبی مرتعش، چشمی گریان، تنی از

خوف لرزان، اندیشه‌ای امیدوار، عزمی در مسیرت جزم، و حیاتی شناور و تسبیح‌کنان

روزی‌ام کن.

از انتشارات سوره مهر، ناشر آثار سالکان و عارفان بی‌ادعا، مقاومت‌ها، حماسه‌آفرینی‌ها،

و مظلومیت‌های مردان مرد و شیرزنان مقاوم انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، بابت چاپ

روزنگاشت‌های تنهایی‌ام صمیمانه سپاسگزارم.

و ما توفیقی الا بالله

عماد افروغ

۱۳۹۶/۱/۱۹

گزیده‌هایی از کتاب

■ این بهشت و دوزخ نیست که نتیجه اعمال ماست، بلکه اعمال خیر و شر ما نشانه‌ای از بهشت و دوزخ است. نباید با تلاش زیاد کوشید تا ثابت کرد که در پس اعمال خوب و بد پاداش و عقابی وجود دارد، بلکه وجود این اعمال خود مؤید و نشانه‌ای برای پاسخ‌گو بودن است. همین که ظلم و عدالت، بدی و خوبی، دروغ و صداقت، خست و بخشش، ذلت و عزت، افساد و اصلاح، و جهل و عقل در این عالم مانور دارند ثابت می‌کند که جایی برای رسیدگی وجود دارد. اول ضرورت و قاعده؛ دوم محتوا و رفتار این ضرورت و قاعده. قاعده ضروری رسیدگی است و اعمال ما محتوا و ماده این قواعد و ضروریات‌اند.

■ دو نوع حیرت داریم: حیرت ناشی از جهل، حیرت ناشی از عقل. حیرت مُتدانی و حیرت متعالی. اوج و کمال عقل حیرت است. حیرت دریچه ورودی به وحی است. وحی هم حیرت است و می‌توانی در حیرت کمال یافته عقلی خود باقی بمانی که خود مرتبتی از رشد است و می‌توانی با التزام به وحی و دل سپردن به او تا حدودی از این حیرت خلاصی یابی. التزام به وحی و تسلیم شدن و تفویض امر به منشأ وحی، که بی‌بهره از حیرت نیست، آرامش و سکون لطیف و روان‌بخش پس از حیرت متعالی است.

■ خدایا، دنیا را دوست دارم، اما نه به خاطر فرصت مال‌اندوزی و کسب ثروت، بلکه به خاطر فرصت اندیشیدن در راز و رمز خلقت، در پیچیدگی‌اش، در انسان و فرایند حیات فردی و اجتماعی‌اش، در خدای خالق و رب این همه پیچیدگی و رمز. دنیا

را دوست دارم به خاطر فرصت تفکر و تأملش و عشق ورزی اش به آنچه و آنکه باید در موردش اندیشید و به آن عشق ورزید، با او راز و نیاز کرد، انرژی گرفت، تخلیه شد، شاد و روان و شناور شد. دنیا را به خاطر خدایش دوست دارم. دنیا را به خاطر فرصت لرزه بر شانه‌های انسانی اش از روی تأمل و عشق به خالقش دوست دارم. و چه بیزارم از وجه دلبستگی اش به زرق و برق زودگذرش.

■ دین و عالم را صورتی و ظاهری است و سیرتی و باطنی. و چه بسیارند اهل صورت و ظاهر و چه اندک‌اند اصحاب سیرت و باطن. درد اهل صورت «داشتن» است و درد اصحاب سیرت «شدن». «شدن» فعلیت قابلیت‌های خدایی است و تمامی ندارد. چون خدا پایان و انتها ندارد. لحظه لحظه وجودی انسان در حال «شدن»، فعلیت قابلیت‌های الهی است و پایانی ندارد. هر دم «شدن» هم مقصد است هم آغاز و مهبط حرکتی دیگر. در هر شدنی تغییری و گمالی نهفته است و کمال هم پایان ندارد.

■ اگر خدا نامحدود و بی‌انتهاست، حرکت هم در ظرف انسانی اش نامحدود و بی‌انتهاست. خدا بی‌انتهاست، خداگونگی هم بی‌انتهاست. تفاوت اینجاست که خدا فعلیت و ذات بی‌انتهاست، انسان قابلیت و ذات محدود دارد و در مسیر بی‌انتهایی است. انسان باید بکوشد تا بشود، هیچ‌گاه هم به ذات نامحدود و مطلق نمی‌رسد، اما هیچ‌گاه هم حرکت او پایان ندارد، می‌رسد و نمی‌رسد، می‌شود و نمی‌شود. آن لحظه که فکر کرد رسیده و شده است، می‌پوسد و می‌گندد. ذات او با حرکت به کمال خود نزدیک می‌شود. هر لحظه که از حرکت بازماند، از ذات متحرک و پویای خود دور شده است. در این حرکت، که خدا مبدأ و معاد اوست، یاری و استعانت از او امیدبخش و دوام‌بخش این حرکت است. با نام و یاد او حرکت را آغاز می‌کنیم و با نام و یاد او و برای رسیدن به او و خداگونه شدن و به‌رغم همه ملامت‌ها و مرارت‌ها تا دم آخر عمرمان به حرکت ادامه می‌دهیم. غایت حرکت رهایی از هر چه غیر او و تقرب به سوی اوست.

■ دنیا هم کوچک است هم بزرگ؛ عطف به فعلیت یافتگی اش کوچک است و عطف

به قابلیت‌ها و توانایی‌ها و امکان‌ها و استعدادهایش بزرگ است. بخش بزرگی از این بزرگی به قابلیت‌های انسان برمی‌گردد. هر چه انسان‌ها نسبت به این قابلیت‌ها فهیم‌تر و در جهت فعلیت این قابلیت‌ها کوشاتر و موفق‌تر، جهان بزرگ‌تر. هر چه انسان‌ها نسبت به این قابلیت‌ها ناآگاه‌تر و تلاش‌ها محدودتر، جهان کوچک‌تر. دهکده جهانی از جهاتی مربوط به انسان‌های کوچک است. تقلیل قابلیت‌ها به فعلیت‌ها، خودها به عاملیت‌ها و رفتارها، بودن‌ها به انجام دادن‌ها، هستی‌ها به نمادها، ارزش‌ها به هنجارها پیش‌شرط و نتیجه این جهانی شدن جاری و جهان کوچک شده است.

■ آدم مورد نظر باید میوه ممنوعه را می‌خورد. باید متوجه قابلیت و اختیار خود می‌شد. باید توبه و رجعت می‌کرد تا بیشتر و عملاً متوجه مقصد توبه و رجعت خود می‌شد. به عبارتی، تاریخ تاریخ تمرد، هبوط، عصیان، و توجه و رجعت است. و انسان بدون عصیان، اعم از متعالی و متدانی، انسان بدون تاریخ است. اصولاً این انسان انسان نیست. تاریخ بشر تاریخ اعتراض و حرکت و شدن است. در هر حرکت و شدنی نیز یک اعتراض، یک نفی، یک نفی نفی، و یک هدف نهفته است. تا اعتراض و حرکت و هدف تو چه باشد. اصولاً آدم گندم‌ناخورده آدم نیست. آدمیت آدم به خوردن میوه ممنوعه و رجعت او وابسته است و آدم‌ها به قوت و قدرت انتخاب و اعتراض و شدن و فعلیتشان داوری می‌شوند؛ چه پیامبر باشند چه غیر پیامبر. پیامبران هم آدم بودند. آدم‌های بزرگ که با زشتی و پلشتی درافتادند. قابلیت‌های خود را فهم کردند و شدن خود را به اعلی درجه رساندند و به مقصد رسیدند. آنان نیز تمردی و عصیانی متعالی و در مسیر و هدفی متعالی داشتند.

سه‌شنبه ۹۲/۷/۹

با رجوع به اینترنت، متوجه شدم پوشش خوبی به مطلب «اما و اگر رابطه با امریکا» داده شده است. بعد از ظهر کلاس «جامعه‌شناسی فرهنگی ایران» برگزار شد؛ در کل، رئوس مقالات و متون مورد مطالعه مشخص شد. در کلاس، موضوع «رابطه فرهنگ و جامعه در سطح فلسفه اجتماعی و دلالت روش‌شناختی آن» مطرح شد. به طور خاص، به نظریه مارکس، ماتریالیسم تاریخی، و دیالکتیک مارکس و با نیم‌نگاهی به دیالکتیک هگل و روی بسکار به تعریف دیالکتیک پرداخته شد. وقت کوتاهی هم به نظریه دورکیم اختصاص یافت. اجمالا، دو فصل «فرهنگ‌شناسی» و «حقوق فرهنگی» خودم را هم در کلاس مرور کردیم. اما قرار شد در جلسه بعد با تفصیل بیشتر به این دو فصل و فصل دیگر این کتاب، «نظریه‌های تغییر اجتماعی و ارزش‌ها»، پردازیم و متعاقباً مباحث دیگر را دنبال کنیم.

در مسیر بازگشت نیز مقداری هویج، انگور، و انار تهیه کردم و به اصطلاح چشم بازار را در آوردم. هفته‌های گذشته خریدهایم بهتر بود.

چهارشنبه ۹۲/۷/۱۰

آقای نگاهداری برای نهایی کردن موضوعات و افراد مربوط به راه‌اندازی کلاس‌های عقیدتی و نظری در حوزه‌های فرهنگی - اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی به منزل ما آمد. موضوعات به تفصیل مطرح شد. درباره افراد پیشنهاد شده نظر خود را بیان کردم. قرار شد بعد از دسته‌بندی موضوعات و مشخص شدن افراد پیشنهادی، جلسه سیاست‌گذاری اصلی و کمیته‌ها تشکیل شود و متعاقباً، از طریق هماهنگی با استادان، کلاس‌ها شروع شود.

بعد از ظهر در جلسه اندیشکده اجتماعی مرکز الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت شرکت کردم. تاکنون شش جلسه آن برگزار شده است؛ احساس می‌کنم هیچ ذهنیت نظری در پس این مرکز و این اندیشکده نیست و ذهنیتی جز نگر و حتی آشفته بر آن حاکم است. من نقد خود را مطرح کردم. متعاقباً، حسب محوریت مفهوم نیاز و حق انسانی در مراتب مختلف، جدول حقوق و تکالیف شهروندی (فردی، گروهی، و جامعه‌ای)، مشتمل بر اصل حقوق، آسیب‌ها و تهدیدها، و سیاست‌های پیشنهادی را مطرح کردم و در اختیار اعضا قرار دادم تا مبنای نقد و بررسی‌های بعدی قرار گیرد و احتمالاً کامل‌تر شود.

پنج‌شنبه ۹۲/۷/۱۱

پایان‌نامه‌ای با عنوان «نقش نگرش سیستمی در کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه» برای داوری در اختیارم بود؛ تا ۳ بعدازظهر مشغول مطالعه آن بودم. از ساعت ۳ بعدازظهر تا ساعت ۱۰:۳۰ شب مشغول نصب کردن یک کمد بزرگ در اتاق برای جا دادن کتاب‌ها، جزوه‌ها، و وسایل اضافی و غیر اضافی منزل بودم. کار سختی بود، بالاخره تمام شد و بخش اعظمی از اسباب و اثاثیه منزل در آن جا شد.

جمعه ۹۲/۷/۱۲

پایان‌نامه‌ای را که برای داوری در اختیارم بود مطالعه و مطالب بسیاری در حاشیه به عنوان جمع‌بندی یادداشت کردم. متعاقباً، چارچوب نظری رابطه اخلاق و سیاست، پایان‌نامه آقای روزبه، دانشجوی دکتری خودم، را که برای اظهارنظر ارسال کرده بود با دقت مطالعه کردم. کاری بود به‌غایت عمیق و دقیق و حاوی نکات بدیع. اخلاق منفعت‌طلبانه، عادلانه، و کریمانه؛ تقسیم‌بندی او ملهم از اندیشه ملاصدراست. در کل، متوسط‌گرایی ارسطویی را نمی‌پسندم و آن را بسیار خام و ابتدایی می‌دانم. عقل بدون توجه به دیگری و بدون مقوله‌ای به نام گذشت را نمی‌توان ملاک عدالت دانست. بنابراین، واگذاری اعتدال یا عدالت به فرد بر پایه واکاوی‌های درونی خود و رعایت به اصطلاح حد وسط، هر چه باشد، عدالت اجتماعی و بیرونی نیست. هر کس می‌تواند تفسیر خود از حد وسط را عین اخلاق و اعتدال یا عدالت بنامد.

شنبه ۹۲/۷/۱۳

جلسه‌ای با مدیر کل دفتر تحقیق و پژوهش ستاد مبارزه با مواد مخدر، دو مصاحبه با روزنامه آرمان در مورد شعار «مرگ بر امریکا» و روزنامه اعتماد در مورد نحوه اعتراض یک اقلیت سیاسی در جامعه، و مطالعه بخشی از کتاب رئالیسم انتقادی کار عمده امروز بود. مصاحبه با روزنامه اعتماد وقت زیادی از من گرفت. ظاهراً در این کشور با تغییر دولت‌ها همه چیز عوض می‌شود؛ از رجال سیاسی در سطوح مختلف گرفته تا نوع نگاه و حتی موضوعات پژوهشی. واقعاً گوش دشمن کر، این خود نشانه‌ای از عقب‌ماندگی و سیاست‌زدگی مفرط است. چند صباحی است موضوع رابطه و مذاکره با امریکا مُد روز شده است. حتی شعار «مرگ بر امریکا» نیز، که شعار همه معترضان فهیم در تمام عالم است، برای عده‌ای دل‌آزار شده است. خدا عاقبتمان را به خیر کند! البته پیش‌بینی بنده این است که این موج احساسی با واکنش به موقع مردم روبه‌رو خواهد شد. تصورم این است که سیزدهم آبان امسال باشکوه هر چه تمام برگزار خواهد شد.

یکشنبه ۹۲/۷/۱۴

با رجوع به اینترنت، متوجه شدم روزنامه آرمان گفت‌وگوی دیروزم را کار کرده است. با اصلاح و ویرایش جزئی و با عنوان «چرایی شعار مرگ بر امریکا» آن را در وبلاگم قرار دادم. خبرگزاری مهر نیز مصاحبه‌ای در خصوص «علل بی‌اعتمادی مردم به امریکا و شعار مرگ بر امریکا» ترتیب داد؛ پس از انجام دادن اصلاحاتی، آن را برای مصاحبه‌کننده ایمیل کردم. خبرگزاری تسنیم نیز درباره «قدرت و استحکام درونی» پرسش نمود؛ به سؤال‌های این خبرگزاری نیز پاسخ دادم. الباقی وقتم صرف مرور مجدد کتاب رئالیسم انتقادی شد.

دوشنبه ۹۲/۷/۱۵

مرور کتاب هویت ایرانی و حقوق فرهنگی و مطالعه فصلی از کتاب چشم‌اندازی به تحلیل طبقاتی و توسعه و مطالعه جزوات ارسالی از ستاد مبارزه با مواد مخدر کار عمده امروز بود. بر این تصورم که محورهای پژوهشی این ستاد را در اختیار دانشجویان دکتری قرار دهم تا، بر حسب تمایلشان، پژوهش‌هایی انجام دهند. مصاحبه دو روز قبل خود درباره «گستره و کیفیت نقد اقلیت سیاسی» را اصلاح و ارسال کردم. قرار است این مصاحبه فردا در روزنامه اعتماد چاپ شود.

خاطرات روزانه خود را به گونه‌ای می‌نویسم، تو گویی که یکی از آیندگانی هستم که این خاطرات را می‌خواند. کاملاً خودم را جزء آیندگان می‌دانم و احساس پیوند و اتصال با آنان می‌کنم، جز این هم نباید باشد. با نگاه فرآیندی جای هیچ‌گونه انفصال و انقطاعی نیست. همان‌گونه که من جزئی از گذشتگانم، آیندگان هم جزئی از من خواهند بود. این پیوند نه در زمان و مکان که در جوهره انسان و فرایندی و غایتمدار بودن این جوهره است.

